

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۳۱

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST  
ORDER OF REBEL RAVENS

جلد دوم چپتر ۱۱: کلاس رو وی

در شهر محاصره شده، کشتار ادامه داشت.

بعضی از جنگجویان محتمل بعد از مجروح شدن در اولین نبردشون به طور غریزی دکمه ی کمک اضطراری رو فشار دادن و در نتیجه شکست خوردن. بعضی دیگه از جنگجویان محتمل بعد از کشتن یه هیولا رنگشون از شوک می پرید. بعضی از جنگجویان محتمل قدرتمند هم بعد از کشتن هیولاها هیجان زده می شدند!

در جایی نه چندان دور از شهر محاصره شده، یه صفحه امنیتی بزرگ در یه سازه ی بلند وجود داشت که همه ی چیزهایی که در هر بخش از شهر اتفاق می افتاد رو نشون می داد.

«چه استراتژی ضعیفی!» در یکی از اتاقهای این سازه ی بزرگ، یه افسر نظامی با مردی تنومند مشروب می نوشید. صفحه های روی دیوار کناری نشان می دادند که کشتار در شهر جریان دارد. مرد تنومند آهی کشید و گفت: «تماشای مبارزه این جوان ها با هیولاها منو یاد دوران جوونیمون می اندازه!»

«آره، توی یه نگاه، بیشترشون حول و حوش بیست ساله هستن، که جوانترین و در عین حال شکننده ترین نقطه زندگی اونهاست» افسر ارتش همچین آهی کشید، «وانگ پیر، بعد از یه چشم به هم زدن، ما دوتا برادر پیر شدیم. در گذشته، ما تازه کارهایی در شهر جیانگ نان بودیم. حالا تو رئیس دوجوی رعد هستی، هاها»

مرد تنومند با صدای بلند خندید: «میمون آهنی، مگه تو هم به مقام سرلشکر نرسیدی»

«هوم؟» مربی نظامی با شوک به صفحه نمایش نگاه کرد. هرچی بیشتر نگاه می کرد، بیشتر شوکه می شد، «وانگ پیر، عجله کن و نگاه کن»

چندین فیلم از شهر روی صفحه نمایش داده شد. از اوجایی که دوربین های زیادی در حال ضبط بودند، فیلم های روی صفحه نمایش هر چند وقت یکبار تغییر می کردند.

«تغییر کرد؟» افسر ارتش بلافاصله تلفن رو از کناری فشار داد و دستور داد: «همین حالا از دوربین شماره ۲۱ روی جنگنده محتمل قفل کنید، روش قفل شید.»

«بله» صدای گیرایی از تلفن اومد.

مرد تنومند وانگ با تردید به برادر خوبش نگاه کرد: «میمون آهنین، الان دقیقا چی دیدی؟»  
«وانگ پیر، به زودی می بینیش» مربی نظامی به طرز مرموزی خندید.

فقط در یک لحظه، صفحه نمایش به فیلم قبلی تغییر کرد. در این ویدئو پنج گربه سایه به طور مداوم به یک جنگنده محتمل حمله می کردند. این پنج گربه سایه سطح H بودند و جنگجوی محتمل به سپر شش ضلعی و یه تیغ شبح داشت و خیلی جوان به نظر می رسید، این در واقع لو فنگ بود!

«اوه؟» چشمای مرد تنومند برق زد.

«در مورد این چطور؟ این بچه قوی نیست؟» افسر نظامی گفت، «این بچه درواقع از این آزمون به عنوان یه فرصت رایگان برای تعلیم دادن خودش استفاده کرده... تکنیکش دیوونه کننده ست»  
«کلاس رو وی!»

«کلاس رو وی!» چشم های مرد تنومند برق زد و به پنج گربه سایه که به لو فنگ حمله می کردند خیره شد. هر کدام از جاخالی دادن های لو فنگ تغییر چندانی ایجاد نکرد، اما به راحتی از هر حمله گربه های سایه طفره رفت. طعم این قدم های آروم به طور کامل این دو مرد قدرتمند رو در بر گرفت!

تکنیک کلاس رو وی، حتی خیلی از جنگجویان سطح جنگ سالار نمی تونن این کار رو انجام بدن.

«تکنیک اون در واقع به کلاس رو وی رسیده. شگفت انگیزه، خارق العادست!» مرد تنومند نفس راحتی کشید و گفت: «اون فقط ۱۸ سالشه. تکنیکش به اندازه ی سطح آمادگی جسمانیش خوبه. با یه استعداد خوب، سطح آمادگی جسمانیت هم بالا میره. با این حال، تکنیک از تجربه نبرد و درک روشن از اصول اولیه ناشی می شه. فقط در این صورت که می تونی وارد کلاس رو وی بشی.»

«از کجا فهمیدی اون ۱۸ سالشه؟» افسر ارتش با تعجب پرید: «اونو می شناسی؟»

«اون لو فنگه. \*\*\*\*، بخش دوجوی محدودیت ها اول اونو به خدمت گرفت» مرد تنومند با عصبانیت فریاد زد: «بخش دوجوی محدودیت ها مطمئناً شانس خیلی مزخرفی داشت. این لو

فنگ فقط ۱۸ سالشه، اما نه تنها سطح آمادگی جسمانیش فوق العاده ست، بلکه تکنیکش هم شگفت انگیزه! کلاس رو وی توی این سن، اون در آینده چی می شه؟»  
فهمیدن.....

با توجه اینکه حتی جنگجویان قدرتمند سطح جنگ سالار هم از نظر تکنیکی به کلاس رو وی نرسیدن! بدیهیه که تکنیکت برای رسیدن به این سطح باید خیلی عالی باشه.  
در مبارزه واقعی، سطح آمادگی جسمانی فقط یه طرفه. تکنیک، مهارت و اراده هم توی این زمینه نقش داره.  
«نه!»

مرد تنومند محکم روی میز کوبید: «ما نمی تونیم اجازه بدیم دوجوی محدودیت ها این نابغه رو بدزده! خوشبختانه من خوش شانس بودم و موقع نوشیدن با تو این صحنه رو دیدم میمون آهنی»  
«برنامت چیه؟» افسر نظامی خندید.

«چی؟ اونو متقاعد می کنم!» مرد تنومند با یه نگاه خیره گفت: «من هرطور شده متقاعدش می کنم! شاید دوجوی محدودیت ها متوجه این موضوع نشده باشه، اما تکنیک این مرد جوون حیرت انگیزه. من اول اونو متقاعد میکنم! مگه این فقط پول نیست؟ همف! مطمئناً خوش شانسم که با همچین جوان با استعدادی روبرو شدم. در مقایسه با اون، وان دونگ ۱۸۰۰۰ مایل فاصله داره!»  
افسر نظامی خندید.

مرد تنومند گفت: «میمون آهنی، یه کپی از این ویدیو رو بعداً برام تهیه کن.»

افسر ارتش در حالی که سرش رو تکون می داد، خندید: «حتماً، مشکلی نیست.»

در سپیده دم داخل شهر هیولایی محاصره شده، لو فنگ با سه ببر ماستیف، دو گربه سایه و دو گراز خز آهنی در قسمتی ویران شده روبرو شد و تحت محاصره قرار گرفت. جمع کردن همه ی این هفت هیولا در اینجا کمی انرژی لازم داشت.

«خوبه»

«ادامه بده»

«درست همینطوری»

لو فنگ آروم بود و انگار داشت قدم می زد ، گهگاه به چپ، گاه به راست و به جلو و عقب قدم میزد. گاهی کمی کمرش رو خم می کرد، گاهی بدنش رو... ..

تنها با این حرکات کوچک و خفیف، هفت هیولا حتی نمی تونستن مویی از بدن لو فنگ رو لمس کنن.

«غر غر» از گوشه ی چشم، لو فنگ متوجه یه ببر ماستیف که به سمتش پرواز می کرد شد. در اطرافش چهار هیولای دیگه آماده حمله ی همزمان بودن. با نگاه به وضعیت، پایش چرخید و بدنش فوراً حرکت کرد.

«خوب نیست، به سختی ضربه نخوردم!» لو فنگ ناامیدانه فکر کرد.

به نظر می رسید که پنج گربه سایه در شرف ضربه زدن به بدن لو فنگ هستن، اما به طرز عجیبی، بدن لو فنگ یدفعه پنج سانتی متر حرکت کرد، که باعث شد اون به سختی از حمله در بره.

«مطمئناً یاد گرفتن تکنیک کلاس افسانه ای رو وی خیلی چالش برانگیزه» به نظر می رسید که لو فنگ از همه حملات طفره رفته، اما در واقع ... .. برای خود لوفنگ واضح بود، اون شکست خورد! چون در آخرین لحظه از نیروی معنویش روی سپر شش ضلعی روی بازوی چپش برای ایجاد نیروی پیشران استفاده کرده!

به خاطر همین نیرو بود که لو فنگ تونست اون ۵ سانتی متر رو حرکت کنه!

در یه نبرد، تکنیکت خیلی مهمه، به همین دلیل که لو فنگ کل شب تکنیک خودشو تمرین می کرد. معمولاً... .. تمرین تکنیک مستلزم درک خیلی قوی ای از اصول اولیه است، که معمولاً ده سال با سخت کار کردن طول می کشه. و سالها جنگیدن با هیولا راه هایی برای فرار از آگاهی بهت آموزش می دد. زمانی که به اندازه کافی تمرین کردی، رفلکس هات بدون توجه به شرایط ظاهر می شن.

درک قوی در اصول اولیه، تنوع آموزش و رفلکس ها!

این سه سطح اصول اولیه تکنیک هستند. کلاس رو وی ... در بالای این سه تا قرار داره.

کلاس رو وی به این معنی که تو عملاً کنترل کامل قدرت و بدن خودتو داری و می تونی از کوچیکترین مقدار انرژی برای به سختی فرار کردن از حمله استفاده کنی. انواع جا خالی دادن ها، درست مثل اینکه توسط کامپیوتر محاسبه شده! دلیل اینکه تکنیک کلاس رو وی خیلی سخته، این که وقتی تو به سختی فرار می کنی، هر اشتباهی منجر به حمله هیولا بهت می شه! زمانی که توسط یه هیولا ضربه می خوری، اکثر افراد اگه کشته نشن به شدت مجروح می شن. زمان تمرین با تکنیک کلاس رو وی، تمرین با هیولاهایی که خیلی ازت ضعیف ترن واقعاً موثر نیست.

لو فنگ در حال حاضر توسط هفت هیولا مورد حمله قرار می گرفت. قدرت و سرعتش با حداکثر توانش استفاده می شد. با این حال، خیلی سخته که در صورت محاصره شدن توسط هفت هیولا به هیچ وجه لمس نشی.

«حدس می زنی من الان توی کلاس رو وی ام؟»

«همینطور من از کوچیکترین حرکتهای برای با ظرافت جا خالی دادن استفاده می کنم. البته گاهی اوقات اشتباهاتی اتفاق میوفته.» لو فنگ کمی احساس خستگی کرد، بنابراین تیغه ی شبح که هیچوقت حمله نمی کرد ی دفعه شکوفا شد و هیولاها با ناراحتی فریاد زدن. پنج جریان خون تازه جاری شد و پنج تا از هفت هیولا فوراً کشته شدن. دو نفر دیگه هم متوجه وضعیت شدن و فرار کردن.

«با این حال...»

«بعد از اون تمرین توی شب، مهارت من حداقل دو برابر شده» لو فنگ لبخندی زد، چه جور تمرینی می تونه با تجربه مبارزه ی واقعی با یه هیولا مقایسه بشه؟ و چه جور مبارزه ای با هیولاها می تونه با تمرینات شدید لو فنگ مقایسه بشه؟

فقط با به چالش کشیدن محدودیت های بدنت می تونی بفهمی که محدودیت های جاخالی دادن هات کجان.

تمرین اون شب برای لو فنگ خیلی مفید بوده.

لو فنگ از یه ببر ماستیف سطح H، گربه ی سایه، و یه گراز خز آهنی در یک مبارزه ی یک به یک قوی تره. به هر حال، هفت تا هیولا می تونن یه نفر رو بکشن. یه مشت می تونه ۳۰۰۰ کیلو قدرت داشته باشه، اما یه انرژی ۲۰۰۰ کیلویی از یه هیولا برای جراحت شدید لو فنگ کافیه!

حتی اون نابغه «وان دونگ» هم نمی تونه همچین تمرین شدیدی رو انجام بده!

در غیر این صورت، ممکنه توسط هفت هیولا به قطعات مساوی تقسیم بشید.

اما لو فنگ جرات می کرد چنین چیزی رو امتحان کنه!

چون اون نیروی روحی خودشو داره. اگر اون با هر گونه خطری روبرو بشه، می تونه فقط از نیروی معنویش روی سپر یا تیغه ی شبحش استفاده کنه تا اونو تقویت کنه و ازش برای فرار استفاده کنه.

«خیلی بد که این نیروی معنوی فقط می تونه روی اجسام بی جان استفاده بشه. که بموقعی که به یه شخص نزدیک می شه، جذب اون می شه.» لو فنگ سر تکون داد، نیروی روحی اون برای کنترل انسان و حیوانات قابل استفاده نیست. اون فقط می تونه چیزهایی مثل فلز و چوب رو کنترل کنه. با این حال، نیروی معنوی واقعا شادی زیادی به لو فنگ بخشیده بود.

حداقل... اون برای جاخالی دادن (طفره رفتن) کلاس رو وی به اندازه کافی مهارت داره.

البته، این یه نوع متفاوت از طفره رفتن رو وی بود. موقعی که اون اشتباه می کرد، می تونه از نیروی روحیش برای تقویت و ارتقای خودش استفاده کنه. با این حال، الان توانایی جا خالی دادنش بدتر از کلاس معمولی رو وی نیست. و این حتی عجیب تره!

{بیپ، بیپ، بیپ}

یدفعه صدای گوش خراشی در کل شهر پیچید. در همون زمان، صدای سنگینی هم در سراسر شهر پخش شد، «زمان تمام شد، همه ی مبارزان محتمل بلافاصله به خروجی شهر برگردند».

«امتحان مبارزه تموم شد؟» لو فنگ خندید.

«من تا روزی که به نیروی روحیم برای کمک بهم نیازی نداشته باشم تمرین تکنیک های کلاس رو وی رو ادامه می دم. تکنیک من به کلاس رو وی هم می رسه.» لو فنگ گوش چپ پنج هیولا رو قطع کرد، اونا رو توی کیفش گذاشت و به سمت دروازه اصلی شهر هیولا رفت.

- پایان قسمت یازدهم از جلد دوم.

@NovelEast